رضا دهشیری | جوان

گزارش | سجاد آذری

دفاع از جمهوری اسلامی در سایه اتحاد ملی و جهاد مردمی

«جوان» در گزارشی ریشه‌های ایرانی و اسلامی حماسه مردمی در جنگ اخیر را بررسی کرده است

هنگامی که بامداد ۹ اسفند ۱۴۰۴، حملات هماهنگ ایالات متحده و رژیم صهیونیستی رهبری نظام، تأسیسات نظامی و زیرساخت‌های غیرنظامی ایران را هدف قرار داد، بسیاری از تحلیلگران غربی انتظار فروپاشی داخلی را می‌کشیدند، اما اتفاقات کاملاً متفاوت رقم خورد که یکی از آنها بزرگترین همایش دور زدن با پرچم در تاریخ معاصر ایران اتفاق افتاد. نه تنها نظام فرو نپاشید، بلکه میلیون‌ها ایرانی فارغ از جناح‌ها و نارضایتی‌های پیشین در خیابان‌ها، مساجد، پایگاه‌های بسیج و شبکه‌های اجتماعی به صف شدند.

از دفاع مقدس تا حماسه جنگ رمضان

ایران پس از انقلاب اسلامی، سابقه‌ای کم‌نظیر در بسیج مردمی دارد. در دفاع مقدس هشت‌ساله اکثر شهدا را بسیجیان داوطلب تشکیل می‌دادند. رهبر شهید انقلاب همواره بر پیوستگی بعد ملی و بعد اسلامی ایران تأکید داشتند و تجربه تاریخی نشان داده که در لحظه تجاوز خارجی، مرز میان نظام و کشور کمرنگ می‌شود. جنگ اخیر نیز دقیقاً چنین آزمونی بود. دشمن مستقیم به خاک ایران تاخت و مردم به یاد حماسه‌های خرمشهر و کربلا این بار در قالب دفاع مقدس جدید ایستادگی کردند. برای یادگاران دفاع مقدس هشت‌ساله، این جنگ تکرار کربلای آن دوران بود، اما این بار دشمن صهیونیستی-امریکایی بود و دوباره ایرانیان ثابت کردند اهل تسلیم شدن نیستند.

ما همه سرباز وطنیم

از همان ساعات نخست، صحنه‌هایی غیرمنتظره در تهران، اصفهان، تبریز و شیراز رقم خورد. مردمی که پیش از ۹ اسفند از مشکلات اقتصادی و سیاسی گلایه داشتند، ناگهان با شعارهای میهنی و اسلامی به خیابان‌ها آمدند. حرف همه این بود که هرچند من با نحوه اداره کشور مشکل دارم، اما وقتی خارجی به خاک من تجاوز می‌کند، وظیفه من دفاع از خاکم است.

در روزهای اولیه جنگ، پویش ایران همدل که پیشتر برای حمایت از فلسطین و لبنان شکل گرفته بود، به بزرگترین جنبش مردمی برای همیاری میان ایرانیان تبدیل شد و صدها هزار بسته کمک از این طریق جمع‌آوری شد. روحیه همیاری ریشه در فرهنگ قناعت و مواسات ایرانی دارد. از گروه‌های جهادی خودجوش در استان‌های مرزی تا طراحی اپلیکیشن برای نقشه پناهگاه‌ها و مسیرهای امن نشان داد هرکسی در حد توان خود پای کار است و این جنگ ثابت کرد که ثروت ملی ایران، بسیج دل‌هایی است که به نام ایران می‌تپد.

اسطوره‌های ایرانی، سلاح روانی

از همان روزهای ابتدایی جنگ، برخی از هنرمندانی که تا به حال اسمی از آنها شنیده نشده بود، آثاری با زبان روز مانند انیمیشن‌های لگو یا میم خلق کردند که اتفاقاً مستقیماً به الگوهای کهن ایرانی نیز متکی بود. یا مثلاً نقاشی‌های دیواری در تهران، آرش را نشان می‌داد که این بار موشک به سوی غول صهیونیستی پرتاب می‌کرد. در این روزها مرز بین افسانه و حقیقت برداشته شده بود و مردم با همزادپنداری نسبت به اسطوره‌های ملی خود آماده بودند همانطور که آرش کمانگیر جان در چله کمان نهاده بود، برای نگهداری مرز ایران جان خود را پای لانچر فدای حفظ ایران اسلامی کنند و این همان چیزی بود که در پویش بیش از ۳۰ میلیون‌نفری «جان‌فدا برای ایران» خود را به خوبی نشان داد.

این گفتمان اقشار غیرمذهبی و حتی برخی سلطنت‌طلبان سابق را نیز به سکوت یا حمایت ضمنی از جمهوری اسلامی کشاند. این اتفاق خود را در میان کاربران خارج از کشور توییتر به خوبی نشان می‌داد؛ افرادی حتی با سابقه مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران یا سلطنت‌طلبی که بین آرزوی فروپاشی نظام و مخالفت با جنگ مانده بودند و تأکید داشتند در موقعیت دشوار، نه به جمهوری اسلامی و آری به ایران، در کنار جمهوری اسلامی ایران هستند تا ایران بماند.

جهاد، عاشورا و امت واحده

فارغ از جنبه‌های ملی، دفاع از کشور برای مردم مسلمان ایران جنبه‌های مذهبی بسیار پررنگی دارد که حتی از مناسبات ملی نیز واجب‌تر است و این جنبه که در بنیان ایران اسلامی از گذشته وجود داشته، سنگ‌بنای دفاع از کشور در جنگ اخیر نیز بود. تهاجم مستقیم به خاک ایران، بحث وجوب دفاع از سرزمین اسلامی را پیش کشید. علمای حوزه‌های علمیه در فتواهای جهاد خود، مشارکت در دفاع را بر هر کسی که توانایی آن را داشته باشد واجب دانستند و البته این بار دفاع نه تنها با اسلحه، بلکه حتی با حضور در خیابان نیز به خود رنگ اعتقادی و دینی گرفته بود.

البته این مسئله نه تنها در میان مسلمانان شیعه، بلکه حتی در میان اهل سنت مخصوصاً در استان‌های مرزی نیز نمود پیدا کرد و آنان را نیز به صفوف مدافعان کشاند و روحانیون اهل سنت در شهرهای مختلف، لزوم جهاد با امریکا و اسرائیل و دفاع از ناموس و میهن را فریضه عینی اعلام کردند. در ایران، جنبه دینی دفاع از کشور حتی منحصر به مسلمانان نیست و در جنگ اخیر نیز دیدیم روحانیون زرتشتی، ارمنی و کلیمی نیز ایرانیان هم‌کیش خود را به دفاع از کشور فراخواندند.

از سوی دیگر، جنگ اسفند ۱۴۰۴ مصادف با رمضان بود و با فاصله کمی از شروع جنگ، شب‌های قدر و ایام شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیز فرارسید و این همزمانی، پیوند عمیق‌تری بین این جنگ و ارزش‌های اسلامی و شیعی ایجاد کرد. از سوی دیگر، هیئت‌های عزاداری به صورت خودجوش به مراکز بسیج مردمی تغییر کاربری دادند. هیئت‌ها هر شب پس از مراسم عزاداری، به خیابان‌ها می‌آمدند و ادامه مراسم‌های مذهبی در خیابان و در حمایت از کشور و نظام برگزار می‌شد و عملاً هیچ مرزی میان دفاع از اسلام و دفاع از ایران در کشور وجود نداشت؛ اگر فردی آماده به پاداشتن شعائر اسلامی بود، امروز برپاداشتن پرچم ایران اسلامی دقیقاً همان شعائر اسلام است.

مشخصات جمعیتی و اجتماعی مدافعان ایران

آمار دقیق در منابع رسمی از میزان پراکندگی یا جمعیتی مدافعان کشور که در خیابان‌ها حضور داشتند منتشر نشده، اما شواهد حاکی از تنوع چشمگیر میان آنهاست. از نظر سنی، هرچند عمدتاً جوانان و میانسالان ۲۰ تا ۴۰ سال مشارکت داشتند، اما حضور بازنشستگان و حتی سالمندانی که به سختی در تجمعات حاضر می‌شدند نیز چشمگیر بود. از سوی دیگر، کودکان نیز خود را بخشی از مراسم کرده بودند و حتی در بسیاری از موارد بلندگوها به دست آنان بود تا در دفاع از کشور شعار دهند. از نظر جنسیت، در حالی که در نبرد مستقیم مردان غالباً مشارکت داشتند، اما در پشتیبانی مانند موکب‌ها، جمع‌آوری کمک و درمان، زنان نقش محوری را داشتند. این پدیده از کلانشهرها تا روستاهای دورافتاده گسترش داشت.

اما از نظر طبقه اقتصادی می‌توان گفت که عمدتاً طبقات متوسط و ضعیف نسبت به جمعیت خود بیشترین حضور را در میدان و خیابان داشتند و همانطور که قبلاً نیز سابقه داشته، اقشار مرفه مشارکت کمتری در دفاع از کشور داشتند. از نظر ایدئولوژیک، مشخص است که انقلابی‌ها و وفاداران به رهبری و نظام، ستون اصلی دفاع از کشور در میدان و خیابان بودند، اما بخش قابل توجهی از ملی‌گرایان و حتی غیرمذهبی نیز وظیفه خود دانسته بودند که برای دفاع از کشور حاضر شوند. حتی شاهد بودیم در اتفاقی بی‌سابقه، بعد از شروع جنگ افرادی که از خارج وارد ایران می‌شدند از افرادی که از آن خارج می‌شوند بیشتر بود، در حالی که معمولاً با شروع جنگ بسیاری از افراد در کشورهای مختلف دنیا از کشور مادری خود فرار می‌کنند، اما ایرانیان شاید تنها ملتی در دنیا هستند که با شروع جنگ برای دفاع از کشورشان به میهن بازمی‌گردند.

در شرایطی که شاید حتی قبل از جنگ، عده‌ای از مخالفین نظام به واسطه فریب رسانه‌های بیگانه مایل به حمله نظامی دشمنان به کشور بودند، اما همان روزهای اول جنگ برای آنها نیز ثابت شد که جنگ هیچ فرقی بین مخالف یا موافق نظام در ایران قائل نیست و برای ماشین کشتار امریکایی-صهیونیستی، دسته‌بندی‌های سیاسی تفاوتی ندارد. همین مسئله موجب شد که به یکباره فضای ضدجنگ و ضددشمن در کشور تقویت شود و حتی کسانی که تا دیروز ممکن بود طرفدار جنگ بوده باشند، امروز خود را از اظهارات دیروز خود تبری جویند و حتی مخالفان پیشین نظام در خارج از کشور نیز حمله مستقیم به ایران را محکوم کردند و آن را علیه ملت ایران خواندند.

نقش نهادها

در جنگ اخیر، بخش‌های زیادی پای کار کشور بودند و هر کدام به نحوی تأثیرگذاری خود را داشتند. یکی از این بخش‌ها مساجد و مخصوصاً نهاد نماز جمعه بود. امامان جمعه بر حفظ کیان اسلامی-ملی تأکید کردند و با استفاده از مفاهیم قرآنی و معارف اهل‌بیتی در سخنرانی‌های خود، مردم را به دفاع از کشور راغب‌تر کردند. از سوی دیگر، صداوسیما و دیگر رسانه‌ها با پوشش شبانه‌روزی اخبار عملیاتی، روایت شهدا، پیام‌های رهبری و گزارش از حضور مردم در خیابان‌ها، نقش پررنگی در آگاهی‌بخشی مردم در شرایطی که دشمن تلاش می‌کرد در جنگ روایت‌ها پیروز شود، داشتند. همچنین بسیج با انسجام‌بخشی به نیروهای عملیاتی در پایگاه‌ها و تشکیل ستادهای مردمی در محلات و راه‌اندازی ایست‌بازرسی‌ها، نقش چشمگیری در حفظ امنیت محلات داشت. همچنین گروه‌های جهادی و موکب‌ها نیز با برپایی گروه‌های تعمیرات منازل آسیب‌دیده، ایستگاه‌های صلواتی یا حتی توزیع غذا بین نیروهای رزمنده، اقدامات خدماتی ضروری را سازماندهی کردند و از سوی دیگر آرامش روحی و اجتماعی را در جامعه شکل دادند. در این میان، عده‌ای در فضای مجازی دست به تولید محتواهای مناسبتی زدند و در شرایطی که افراد معمولاً از طریق این شبکه‌ها اخبار و اتفاقات را دنبال می‌کنند، این گونه تولیدات نقش زیادی در آگاهی‌بخشی افکار عمومی داشت.

خیابان‌ها در اختیار اراده ملی

شاید مهم‌ترین نمود حضور مردم در جنگ اخیر در خیابان‌ها بود. از شب اول اعلام شهادت رهبر شهید انقلاب، خیابان‌ها به دست مردم بود و همچنان نیز این وعده شبانه با قدرت در سراسر کشور در حال انجام است و اتفاقاً همین مسئله بود که تمام رویای دشمن برای فروپاشی نظام ایران بعد از شهادت سران نظام را فروپاشید. مردم نه تنها در تهران، مشهد، اصفهان، تبریز و شیراز، بلکه در هر روستا یا شهر کوچکی با پرچم‌های سه‌رنگ و فریادهای «مرگ بر امریکا» و «مرگ بر اسرائیل» خیابان‌ها را ترک نکردند. همانطور که گفته شد، این میان تجمعات حتی محدود به یک سن یا گرایش فکری خاصی نیز نبود و مردم که احساس کرده بودند امروز مسئله ایران مطرح است، منسجم‌تر از همیشه در میدان حضور داشتند.

دو بال پرواز، ایرانی مسلمان

حمایت مردمی در جنگ اخیر، یک پدیده ترکیبی بود. از یک سو غیرت ملی ریشه در تاریخ، اسطوره‌های شاهنامه و عشق به خاک ایران دارد و از سوی دیگر تکلیف شرعی برگرفته از قرآن، عاشورا و ولایت فقیه. این دو بال، ایران را در سخت‌ترین آزمون تاریخ خود پس از انقلاب، سربلند نگه داشت.

نظام جمهوری اسلامی با هوشمندی از ابتدا، صیانت از خاک ایران را وظیفه دینی و ملی تعریف کرده است و موفق شد حتی بخش قابل توجهی از مخالفان پیشین را نیز به سکوت یا حمایت ضمنی وادار کند. اکنون زمان آن است تا این اتحاد ملی به سرمایه‌ای پایدار برای حل مشکلات داخلی تبدیل شود، اما آنچه مسلم است، در روزهای جنگ، ملت ایران به جهان ثابت کرده است که ایرانی بودن و مسلمان بودن دو روی یک سکه به نام مقاومت است.

محمدمهدی صافی | جوان

یادداشت

سندرم سلیگمن
رفتارشناسی سلطنت‌طلبان در مواجهه با ترامپ

محسن ردادی
عضو پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

تا همین چند روز پیش، منظره غالب در تجمعات و رسانه‌های سلطنت‌طلب، بالا بردن پرچم ستاره‌دار امریکا و عکس‌های دونالد ترامپ بود. آنها از رئیس جمهور ایالات متحده، با عنوان خودمانی «عمو ترامپ» یاد می‌کردند و تمنای حمله نظامی علیه زادگاهشان را داشتند.

با ناکامی پروژه براندازی و فروپاشی جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی سوم و به‌ویژه پس از آنکه ترامپ به‌صراحت از اولویت مذاکره بر جنگ مستقیم با ایران سخن گفت، کعبه آمال سلطنت‌طلبان یک‌شبه فرو ریخت. امروز، همان کسانی که در مدح ترامپ مدیحه‌سرایی می‌کردند، به ناسزاگویی علیه وی روی آورده‌اند. مجری شبکه بیگانه اینترنشنال روی آنتن تلویزیون، ترامپ را دیوانه می‌نامد! در شبکه‌های مجازی، پادشاهی‌خواهان ترامپ را خائن می‌خوانند و با چرخشی حیرت‌انگیز، معبود تازه‌ای برای خود تراشیده‌اند، «بنیامین نتانیاهو.» آنها می‌گویند تنها امیدشان ماشین جنگی تل‌آویو است.

راز این آوارگی سیاسی و این تغییر قبله از واشینگتن به تل‌آویو کجاست؟ چرا جریانی که ادعای وطن‌دوستی دارد، برای تحقق رؤیاهایش، از یک اجنبی جنایتکار به اجنبی جنایت‌کارتر پناه می‌برد؟ برای یافتن پاسخ، باید تحلیل‌های رایج سیاسی را کنار گذاشت و این جریان را روی تخت روان‌کاوی بالینی مطالعه کرد.

در دهه ۱۹۶۰ میلادی، مارتین سلیگمن (Martin Seligman)، روانشناس برجسته امریکایی، طی یک سلسله آزمایش‌های کلاسیک رفتارشناسی روی سگ‌ها، پدیده‌ای شگرف را کشف کرد که بعدها ادبیات روان‌شناسی سیاسی را دگرگون ساخت: «درماندگی آموخته‌شده» (Learned Helplessness).

آزمایش سلیگمن ساختاری بی‌رحمانه، اما روشنگر داشت. او سگ‌ها را در قفس‌هایی قرار داد و آنها را در معرض شوک‌های الکتریکی مکرر، دردناک و «غیرقابل کنترل» گذاشت. در مرحله اول، حیوان برای فرار از شوک تقلا می‌کرد، به در و دیوار می‌پرید و پارس می‌کرد؛ اما هیچ‌یک از کنش‌های او تأثیری در قطع شوک نداشت. او یاد گرفت که «عاملیت» ندارد و هیچ رابطه معناداری میان تلاش او و تغییر محیط وجود ندارد.

فاجعه در مرحله دوم آزمایش رخ داد؛ سلیگمن در قفس را باز گذاشت تا سگ‌ها بتوانند به راحتی با یک پرش ساده از منطقه شوک فرار کنند، اما حیواناتی که در مرحله قبل شرطی شده بودند، هیچ تلاشی برای پریدن نکردند. آنها در گوشه‌ای از قفس کز می‌کردند، شوک را می‌پذیرفتند، منفعلانه ناله سر می‌دادند و منتظر می‌ماندند تا دستی از بیرون قفس بیاید و آنها را نجات دهد. سلیگمن اثبات کرد که موجود زنده، درماندگی را «یاد می‌گیرد» و پس از آن، حتی اگر راه فرار و کنشگری مهیا باشد، فلج روانی مانع از حرکت او می‌شود. او تنها منتظر یک «ناجی بیرونی» می‌ماند.

یافته‌های سلیگمن به شکلی دقیق، رفتار سلطنت‌طلبان را توصیف می‌کند.

«درماندگی»، حاصل برخورد مداوم با ساختار قدرتمندی است که تمام تلاش‌های سوژه را خنثی می‌کند. برای سلطنت‌طلبان، نقطه صفر این شرطی‌سازی روانی، طوفان انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود؛ شوک عظیمی که نتوانستند آن را مهار کنند و آنها را به بیرون از مرزهای ایران عزیزمان پرتاب کرد، اما این تنها آغاز ماجرا بود.

سوژه سیاسی برای رسیدن به مرحله نهایی «درماندگی آموخته‌شده»، باید شکست‌های متوالی غیرقابل کنترلی را تجربه کند؛ روندی که در کارنامه رهبر پادشاهی‌خواهان تکرار شده است:

سال ۱۳۸۸؛ رضا پهلوی در اوج استیصال، تلاش کرد بر موج اعتراضات داخلی سوار شود و رسماً از میرحسین موسوی حمایت کرد تا شاید روزنه‌ای برای بازگشت بیابد، اما این مداخله نه تنها جدی گرفته نشد، بلکه با فروکش کردن التهابات، به شکستی تحقیرآمیز انجامید.

سال ۱۴۰۱؛ در جریان اغتشاشات پاییز، آنها با تشکیل ائتلاف‌های نمایشی و انتشار سندی تحت عنوان «منشور مهسا»، تمام ظرفیت رسانه‌ای و بین‌المللی خود را برای به زانو درآوردن جمهوری اسلامی به میدان آوردند. این منشور در کمتر از چند ماه، با درگیری‌های درونی مبتذل از هم پاشید و به زباله‌دان تاریخ پیوست.

دی‌ماه ۱۴۰۴؛ در اوج توهم عاملیت، رضا پهلوی مستقیماً برای کشاندن مردم به خیابان‌ها فراخوان داد؛ این فراخوان‌ها نیز در متزلزل کردن جمهوری اسلامی ناکام ماند.

اسفند ۱۴۰۴؛ جریان سلطنت‌طلب از حمله نظامی امریکا به ایران حمایت کامل رسانه‌ای و سیاسی به عمل آورد، اما نتیجه چه بود؟ جمهوری اسلامی از این دفاع مقدس سوم نیز سرافرازانه عبور کرد و ساختار نظام، پرقدرت‌تر، منسجم‌تر و رویین‌تن‌تر از گذشته در منطقه قد برافراشت.

این شکست‌های مکرر و خردکننده، هسته مرکزی اراده این جریان را متلاشی کرده است. آنها در ناخودآگاه خود پذیرفتند که در برابر نظام مستقر در تهران، مطلقاً هیچ توانی ندارند. جالب اینجاست که نفس پناه بردن این افراد به ایدئولوژی «سلطنت»، خود بزرگ‌ترین نشانه بالینی این درماندگی است. پادشاهی‌خواهی یعنی تمنای واگذاری تام و تمام عاملیت خود به یک «فرد برتر» (شاه). آنها چون در درون خود و مردم، هیچ استقلال و قدرتی برای کنشگری نمی‌بینند، به دنبال قیمی می‌گردند تا بار سنگین مسئولیت و آزادی را از دوش آنها بردارد.

وقتی سوژه آزمایشگاهی در گوشه قفس فلج می‌شود، چشمانش همواره به دنبال دست آزمایشگر است تا او را از این وضعیت غیرقابل تحمل خارج کند. ترامپ، با ادبیات تهاجمی و خروج یک‌جانبه‌اش از برجام، دقیقاً همان دستی بود که سلطنت‌طلبان گمان می‌کردند قرار است آنها را از قفس حقارتشان نجات دهد.

آنها تمام عاملیت نداشته خود را به دونالد ترامپ فرافکنی کردند و با حقارتی مثال‌زدنی، او را «عمو ترامپ» نامیدند. خود این عبارت، نشانه دیگری از درماندگی و حس خودتحقیری آنها بود. در ادبیات ایرانیان، کودکان در مواجهه با بزرگترِ خود، او را با لفظ «عمو» مورد خطاب قرار می‌دهند تا ترحم او را جلب کنند. این حس ناخودآگاه سلطنت‌طلبان است زمانی که ترامپ را با پیشوند «عمو» مورد خطاب قرار می‌دادند.

اما ترامپ، یک سیاستمدار کاسب‌کار امریکایی بود، نه ناجی افسانه‌ای پادشاهی‌خواهان. وقتی او در عمل نتوانست نظام ایران را سرنگون کند و مهم‌تر از آن، وقتی با نگاهی عمل‌گرایانه، دیپلماسی و مذاکره را بر جنگ پرهزینه با یک قدرت منطقه‌ای ترجیح داد، بزرگ‌ترین ضربه روانی را به این اپوزیسیون وارد کرد.

چرا امروز به ترامپ می‌تازند؟ این فحاشی‌ها و ابراز انزجار، از جنس اختلافات ایدئولوژیک یا سیاسی نیست؛ این «خشم سرخوردگی» است. وقتی ناجی بیرونی نمی‌تواند نیازهای سوژه وابسته را برآورده کند، سوژه دچار فروپاشی عصبی می‌شود. آنها در واقع از ترامپ خشمگین نیستند؛ آنها با دیدن عقب‌نشینی ترامپ، بار دیگر با واقعیت ناتوانی خودشان مواجه شده‌اند. ترامپ با ترجیح منافع امریکا بر رؤیاهای اپوزیسیون، به آنها یادآوری کرد که تا چه حد در معادلات قدرت جهانی بی‌ارزش و نامرئی هستند.

منطق حاکم بر سندرم درماندگی آموخته‌شده، یک سیر قهقرایی و تاریک دارد. وقتی دست اول (ترامپ) سوژه را از قفس نجات نمی‌دهد، بیمار به جای آنکه تلاش کند روی پاهای خودش بایستد، به دنبال دستی خشن‌تر، بی‌رحمانه‌تر و مخرب‌تر می‌گردد.

گذار اپوزیسیون سلطنت‌طلب از واشینگتن به تل‌آویو، نقطه اوج این تراژدی روانی است. وقتی جنگ تحمیلی سوم نتوانست بنای استوار ایران را بلرزاند، روان بیمار جریان سلطنت‌طلب، به دامن منفورترین و خونریزترین چهره خاورمیانه پناه برد. بنیامین نتانیاهو، با پرونده‌ای قطور از نسل‌کشی در غزه و ویران‌سازی منطقه، اکنون آخرین بت پلاستیکی این جریان درمانده است.

پادشاهی‌خواهان بسیار امیدوارند که با مداخله نتانیاهو، مذاکرات شکست بخورد و آتش جنگ دوباره شعله‌ور شود.

اپوزیسیون سلطنت‌طلب، تجسم کامل آزمایش سلیگمن هستند. آنها موجوداتی شرطی‌شده با شکست‌های مکرر هستند که در قفس توهمات خویش محبوسند و تنها واکنششان به جهان، التماس برای نجات از این عذاب از سوی بیگانگان است.

آنها یاد گرفته‌اند که «هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید» و تنها راه، «ناجی بیرونی» است. تغییر ناجی از ترامپ به نتانیاهو، نشانه «تعمیق درماندگی» است. این چرخه جست‌وجو برای ناجی بیرونی، محکوم به تکرار است و پادشاهی‌خواهان هرگز از آن بیرون نخواهند آمد، زیرا در این ۴۷ سال، «درماندگی آموخته‌شده» روان آنها را تسخیر کرده است.